

## بوستان سعدی

### دوست فاضل ارجمند حضرت دکتر وحیدنیا

چون مقرر بود مقاله بنامه «وحید» تقدیم کنم اینک شرحی بر بوستان سعدی نگاشته خدمت آن دوست گرامی میفرستم تا اگر شایسته بینند امر بدرج آن فرمایند - امیدوارم این نظرات لااقل برای نوآموزان ادب سودمند باشد.

محمد علی ناصح

« بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین »

(ب) در « بنام » برای استعانت و یاری جستن باشد ، چنانکه در « بسم الله الرحمن الرحیم » « بنام ایزد بخشنده و بخشاینده » و میدانیم که « خداوند » « مانند لفظ رب در عربی » و « خدا » بمعنی دارا و صاحب و سرورست عموماً شاعری در مدح امیر عضدالدوله دیلمی گوید:

مهترا بارخدا یا ملک بغدادا      سده سی و دوم بر تو مبارک بادا

شیخ سعدی :

یکی بر سر شاخ بن میبیرید      خداوند بوستان نگه کرد و دید

و نیز :

اگر چه بمکنت قوی حال بود      خداوند جاه و زر و مال بود

اما آنچه بخصوص بمعنی « الله » علم و اسم خاص آفریننده جهان « معبود بحق » در پارسی فصیح گفته میشود « ایزد » و « یزدان » است.

نظامی :

و گرنه بیزدان که تا بوده ام      بمی دامن لب نیالوده ام

سعدی :

اول دفتر بنام ایزد دانا      صانع و پروردگار وحی و توانا  
 « حکیم » - داد گر، دانا، دور از خوی نکوهیده . فرمانروا، استوار کار.  
 « خداوند بخشنده دستگیر      کریم خطا بخش پوزش پذیر »  
 « بخشنده » - احسان کننده، نعمت بخش . « دستگیر » - مددگار، یاری گر.  
 پشتیبان . و از لفظ « بخشنده » که از « بخشیدن » و « بخشش » مشتقست عمین  
 معانی اراده شده است.

« کریم » - راد ، جوانمرد ، باگذشت ، بزرگوار . « خطا بخش » ،  
 بمعنی در گذرنده و عفو کننده از خطا - اراده شده است. و غالباً در این مورد « خطا  
 بخشای » گفته میشود از « بخشودن » و « بخشایش » - سنائی :

ای درون پرور برون آرای      وی خرد بخش بیخرد بخشای  
 « پوزش پذیر » - درین مورد ، قبول کننده توبه بندگان، توفیق دهنده  
 آنان بیازگشت از گناهان ، بمعنی « ثواب » در عربی .

« عزیزی که هر کز درش سر بتافت      بهر در که شد هیچ عزت نیافت »  
 « عزیز » - ارجمند و گرامی ، صفتی از صفات باری تعالی . « هر کز » -  
 مخفف « هر که از » بضرورت شعر . « سر بتافت » - اعراض کرد، روی گرداند.  
 « بهر در که شد » - بهر درگاه و آستان روی آورد و رفت .

سر پادشاهان گردنفران      بدرگاه او بر زمین نیاز  
 « پادشاهان » - شاهان نگاهدار و پاس دارنده کشور - شهریاران نیز -  
 بهمین معنیست . چه « شهر » بمعنی کشور و مملکت آمده است . فردوسی گوید :  
 ترا بانوی شهر ایران کنم . « گردنفران » - سر افراز ، سر بلند . « زمین نیاز »  
 آستان عجز و نیاز و فروتنی و پرستش و نواز بردن .

نه گردنکشاز را بگیرد بغور      نه عذر آوران را براند بجور  
 طاغیان و سرکشان از پیروی و اطاعت فرمان را بزودی و شتاب « و در  
 دم و در حال » مؤاخذت نمیکند و نمیگیرند « چه خداوند یکتا دیر گیر و سختگیر

است « توبه کنند گار، را بیداد وستم « که ذات وی از آن مبراست » از آستان قبول دور نمیکند و نمیراند.

و گر خشم گیرد ز کردار زشت      چو باز آمدی ماجرا در نوشت  
 و اگر از کار ناپسندیده در خشم رود و غضب کند چون توبه کنی و بسوی  
 او باز گردی از گناه رفته تو چشم میپوشد و بنظر اغماض در آن مینگرد «از مستقبل  
 محقق الوقوع بلفظ ماضی تعبیر شده است» چنانکه نظامی گوید:  
 ازینجا در گذر کانجا رسیدی «خطوتان وقد وصل» .

اگر با پدر جنگ جوید کسی      پدر بیگمان خشم گیرد بسی  
 اگر فرزندی با پدر خویش مخالفت جوید و ستیزه کند...  
 و گر خویش راضی نباشد ز خویش      چو بیگانگانش براند ز پیش  
 «خویش» - خویشاوند، دارای قرابت نسبی .  
 و گر بنده چابک نباشد بکار      عزیزش ندارد خداوند گار  
 «چابک» - چست و چالاک و جلد . «خداوند گار» - سرور، مهتر، مولی،  
 خواجه .

و گر بر رفیقان نباشی شفیق      بفرسنگ بگریزد از تور فیق  
 «شفیق» - مهربان . «بفرسنگ» - فرسنگها، بمسافت بعید.  
 و گر ترك خدمت کند لشگری      شود شاه لشگر کش ازوی بری  
 «لشگری» - سپاهی . «بری» اصل آن بری برون «اسیر» بزار .  
 ولیکن خداوند بالا و پست      بعضیان در رزق بر کس نبست  
 «بالا و پست» - زمین و آسمان ، عالم سفلی و علوی - جهان فرودین و  
 جهان بزمین . «بعضیان» - بکسر عین بسبب خلاف طاعت و نافرمانی . «نبست»  
 نبسته است و نمیندد و نخواهد بست .  
 دو کونش یکی قطره از بحر علم      گنه بیند و پرده پوشد بحلم  
 «دو جهان» عالم محسوس و عالم معقول ، دنیا و آخرت قطره از دریای  
 دانش اوست . «گنه» مخفف گناه . «حلم» - بردباری .

ادیم زمین سفرهٔ عام اوست برین خوان یغما چه دشمن چه دوست  
 « ادیم » - چرم سرخ ، چرم دباغی شده . « سفرهٔ عام » - سفرهٔ که برای  
 همگان گسترده باشد . « خوان یغما » - سفرهٔ که همه کس بر آن حاضر آید و هر  
 چه خواهد بخورد و ببرد . دل سعدی و جهانی بدمی غارت کرد - همچو نوروز  
 که بر خوان ملک یغما بود .

اگر بر جفا پیشه بشتافتی که از دست قهرش امان یافتی  
 اگر خداوند یکتا آنان را که دربارهٔ خود و دیگران ستم روا میدارند  
 و نافرمانی میکنند زود بکیفر میرساند و بشتاب معذب میساخت آنکس که از دست  
 وی که قهار و چیره دست و تواناست که بود؟ استفهام انکاریست .

بری ذاتش از تهمت ضد و جنس غنی ملکش از طاعت جن وانس  
 ذات احدیت ازین گمان باطل که او را همتا و مانند و همجنسی باشد دورست  
 و پادشاهی و جبروت وی از آنکه پریان و آدمیان فرمانبردار وی باشند بی نیاز .  
 پرستار امرش همه چیز و کس بنی آدم و مرغ و مور و مگس  
 هر شیئی و هر شخص و موجود مطیع و پرستندهٔ حکم و فرمان اویند از  
 فرزندان آدم و ...

چنان پهن خوان کرم گسترد که سیمرخ در قاف روزی خورد  
 سفرهٔ احسان وی بدانگونه پهن و منبسط و گسترده است که از آن خوان  
 عنقا نیز در کوه افسانهٔ قاف ( که گویند بر ربع مسکون محیطست ) رزق مییابد .  
 لطیف کرم گستر کار ساز که دارای خلقت و دانای راز  
 « لطیف » یکی از نامهای باری تعالی ، یعنی مهربان و نیکی رسان بر  
 بندگان خویش و نیز دانای خفایای امور و دقایق کارها . « کار ساز » - بر آورندهٔ  
 حاجتها . « دارا » - مالک و دارنده . « خلق » - آفریدگان .

مر او را رسد کبریا و منی که ملکش قدیمست و ذاتش غنی  
 « کبریا » در اصل کبریاء - بزرگی و عظمت و جلال تنها آن او و مخصوص  
 باوست زیرا پادشاهی و فرمانروائی وی پایدار و بی آغاز و انجامست و ذات وی از

همه بی نیاز .

یکی را بسر برنهد تاج بخت  
یکی را بخاک اندر آرد ز تخت  
بر فرق یکی افسر سعادت و تاج کامگاری میگذارد و دیگری را از تخت  
بتخته و از کاخ بخاک میکشد.

کلاه سعادت یکی بر سرش  
گلیم شقاوت یکی در برش  
بر تارك یکی تاج اقبال و خوشبختی و بر پیکر دیگری کس پلاس و گلیم .  
گلستان کند آتشی بر خلیل  
گروهی با آتش برد ز آب نیل  
آتش نمرود را بر حضرت ابراهیم خلیل گلستان و گلشن سازد و فرعون  
و سپاهش را از آب نیل با آتش دوزخ و نار جحیم در اندازد.

گر آنست منشور احسان اوست  
ور اینست توقیع فرمان اوست  
« منشور » نامه سر گشاده ، نه سر بمهر . « توقیع » علامت نهادن و نشان  
کردن و امضاء فرمانها - گلستان کردن آتش بر خلیل فرمان او و با آتش دوزخ  
افکندن فرعونیان امر اوست.

پس پرده ببند عملهای بد  
همو پرده پوشد بالای خود  
کردارهای زشت نهان را مینگرد و خود او بنعمت بخشی خویش پرده  
پوشی میکند و ستاری میگزیند و راز را مستور میدارد . « بالای » - اصل آلاء  
جمع و « الی » و « الی » و « آلی » بمعنی نعمت میباشد نهایت آنکه مفرد « آلاء »  
کمتر گفته شده است . وما بنعمة من آلائك رب اكذب .

بتهدید اگر بر کشد تیغ حکم  
بمانند کروبیان صم و بکم  
اگر شمشیر فرمان خویش را بتهدید و بیم دادن بر آورد فرشتگان  
مقرب در گاه « فرشتهایش نماید بچشم کروبی » از هیبت گوئی گنگ مادر زاد و کر  
گران گوش را مانند . نه توانند گفت و نه توانند شنفت .

« صم و بکم » - جمع اصم و ابکم میباشد ، « صم بکم عمی فهم لایر جمعون » -  
سوره البقره - آیه هفدهم .

و گر در دهد يك صلاى كرم عزازيل گوويد نصيبى بـرم

برای « صلا » در قواميس عربى معنى مناسب مقال نيافته‌ام - اما نيافتن دليل نبودن نيست - و بهر حال در سخنان فصحاى پارسى بمعنى دعوت و خواندن بضيافت آمده است . خاقانى فرمايد :

درع حكمت پوشم و بى ترس گويم كالقتال

خوان فكرت سازم و بى بخل گويم كالصلا

ميرزا عبدالقادر بيدل گويد:

صلاى عام ميايد بگوش از ساز اين مجلس

قدح بهر گدا چيده ست و جام از بهر جم دارد

با دعوت خداوند بخوان كرم خویش ، ابليس ، شيطان رجيم ، ديو لعين ، واهريمن ، نيز بخود نويد ميدهد كه من نيز از اين سفره كه براى همه گسترده است بهره خواهى داشت .

بدر گاه لطف و بزرگيش بر بزرگان نهاده بزرگى زسر

بر آستانه احسان و عظمت وى اكابر و سروران ترك خود بينى و بزرگى خویش گفته و ساجد گشته و نماز برده اند .

ژرفه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علمى انسانی

